

روزنه

بن لادن شکار شد

«القاعده» پوستاندازی کرد

اردشیر زارع قنوتای

● زمانی که کماندوهای آمریکایی در اولین ساعات بامدادی روز دوم ماه می سالل ۲۰۱۱ با یورش به خانه در «بیت‌آباد» در حومه اسلام‌آباد با کشتن «بن‌لادن» رهبر جنبش القاعده به یک دهه کلبوس خود پایان دادند، کمتر کسی باور داشت که این جنبش تروریستی بعد از قتل «شیخ‌الشيوخ» خویش قوی‌تر از قبل در تحولات منطقه و بین‌المللی حضور داشته باشد.با استراتژی شکار رهبران القاعده و طالبان با کار اطلاعاتی، یورش‌های کماندووسی و عملیات هواییمهای بدون‌سرنشین آمریکایی «باراک‌وباما» برخلاف سلف خود نشان داد که این نوع عملیات در مقایسه با ورود به جنگ‌های بزرگ چون جنگ افغانستان و عراق مقرون به صرفه‌تر است. طی دو سالی که از قتل بن‌لادن می‌گذرد، آمریکا و متحدین بین‌المللی و منطقه آن در جنگ با تروریسم توانسته‌اند رهبران بزرگ دیگری از جنبش القاعده را در پاکستان، افغانستان، یمن، الجزایر، مالی، نایجریه و سومالی به قتل رسانده و به‌لحاظ فیزیکی به القاعده ضربات جبران‌ناپذیری وارد کنند. بعد از شوک اولیه در خصوص قتل بن‌لادن که خوشبینانه تصور می‌شد جنبش تروریستی القاعده در هم فروپاشد، به لحاظ میزان انعطاف‌پذیری سازمانی و مهم‌تر از آن تبدیل این گروه تروریستی به یک جنبش فراگیر اجتماعی تندرو و ارتجاعی و با رهبری «ایمن القلواهری» آنان توانستند خود را بازسازی کرده و با تمرکززدایی سازمانی، از حالت یک سازمان بسته به سمت جنبشی با سلول‌های مجزا و مستقل از هسته مرکزی تغییر وضعیت دهند. با شروع خیزش‌های عربی در کشورهای عرب خاورمیانه و شاخ‌آفریقا که به واسطه مدیریت بحران از فاز دموکراسی به سمت اسلامگرایی توسط غرب انجام شد، گروه‌های تندرو و افراطی مذهبی توانستند از شرایط به‌وجودآمده نهایت استفاده را برده و در جنگ داخلی لیبی و سوریه بستر مناسب و مساعد برای حضور اکثیو و «التنزیوی» خود را تثبیت کنند. جنگ طولانی و داسنه‌دار داخلی در سوریه که در چارچوب فرقه‌گرایی مذهبی رقم خورد در این بین نقطه‌عطفی بود تا گروه‌های مرتبط با القاعده چون «جبهه‌النصره» هژمونی خود را در تحولات جدید بر وضعیت منطقه بییش از پیش تحمیل کنند. بدون شک قتل بن‌لادن رازی آمریکایی‌ها و شخص اوباما یک پیروزی بزرگ تاکتیکی بود و به یک دهه هراس و عقده‌های روانی بعد از حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر تا حدودی پایان داد اما تحولات بعدی نشان داد که القاعده هم‌اینک قوی‌تر از گذشته در هیبت یک بازیگر اصلی وارد بازی شده است. جنگ داخلی و فرقه در سوریه دقیقاً همان «هشت گمشدگی» بود که القاعده و تفکرات همسو با این جنبش تروریستی برای «تولد دوباره» به آن احتیاج داشتند و غرب با ارتکاب اشتباهات افغانستان این فرصت تاریخی را در اختیار آنان گذاشت. القاعده با موقعیت‌شناسی مطلوب و درک موقعیت جنبشی خود از این فرصت برای یارگیری گسترده و ایجاد یک محیط مناسب برای حضور و ظهور نوین خود نهایت استفاده را برد که جایگاه جبهه‌النصره در کنار شاخه عراقی القاعده که برای استقرار یک امارت اسلامی در سرزمین شلمات می‌جنگند، تصویر واقعی از این هویت جدید است.

زمانی که یک گروه یا حزب با سرکوب فیزیکی از حالت سازمانی به یک جنبش اجتماعی تبدیل می‌شود در حالی که بسیاری از کادرهای رهبری خود را از دست می‌دهد، در بدنه اجتماعی به سطوح فراگیر هویتی و ذاتی خود ارتقا می‌یابد. القاعده امروز دقیقاً در این چارچوب قابل ارزیابی و فهم سیاسی است چرا که تنها با یک پیام ویدیویی ایمن‌الظواهری برای گسیل حامیان القاعده به سمت سوریه برای جهاد، از عراق، اردن، عربستان، قطر، چین، مراکش، تونس، لیبی، الجزایر، لبنان، مصر، ترکیه و حتی کشورهای اروپایی هزاران کادر ورزیده و داوطلبان آماتور رهسپار محیط جدید شدند که امروز همین داوطلبان القاعده ورزیده‌ترین و تاثیرگذارترین طیف در بحران داخلی سوریه به حساب می‌آیند. انفجارهای بوستون توسط دو جوان چینی‌تبار در آمریکا و خبرهای تازه که از دستگیری عناصر مرتبط با القاعده در اسپانیا، کانادا، امارات متحده عربی، ترکیه و دیگر کشورهای اروپایی مخابره می‌شود، هر چند تا حدودی ناشی از یک جو روانی بعد از حوادث بوستون است اما در ذات عینی خود گویای زایش مرحله تکوینی تروریسم القاعده در کشورهای عربی و جهان معاصر خواهد بود. قتل بن‌لادن نه‌تنها «قطعه پایان» القاعده نبود که نوعی پوستاندازی و تغییر شکل از فاز سازمانی به فاز گسترده اجتماعی بود که می‌توان به‌عنوان «قطعه آغاز» یک دوران جدید در حیات این گروه و به‌طور کلی جنبش تروریسم بین‌المللی از آن یاد کرد. این وضعیت به‌مراتب از موقعیت قبلی خطرناک‌تر است چرا که در فاز اولیه و سازمانی تروریسم القاعده آدرس، هویت، برنامه و نقشه‌ها برای سازمان‌های اطلاعاتی قابل خولش بود ولی در موقعیت جدید سرخ تمام آدرس‌ها گور شده، ردیابی شبکه به دلیل استقلال سلولی سخت و ناممکن، هسته‌های چندنفره منزوی به شیارش‌های دارای پایگاه اجتماعی در محیط‌های بحرانی چون سوریه تبدیل و به‌طور کلی انزوی دیروزی جلی خود را به ارتقای امروزی داده است. در یک تحلیل ساده می‌توان گفت القاعده با مرگ بن‌لادن یک شکست تاکتیکی و سازمانی را متحمل شد و هم‌اینک با بسترسازی محیطی در بحران‌های عربی در چارچوب اسلام‌گرایی و تنیدن در تور فرقه‌گرایی بین شیعه و سنی موفق به کسب یک «پیروزی استراتژیک» نداده است که «کشندگان دیروز» بن‌لادن خود «هسبان امروز» این هویت جدید و بسترسازی مساعد بوده‌اند.

«بن‌لادن» مرده اما القاعده زنده است. القاعده زنده است اما پاینده نیست. این دو، درس دو سال گذشته‌اند. ۱۲سال پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر و دو سال پس از کشته شدن رهبر معنوی و آن روزهای اجرایی القاعده، افراط‌گرایی به سبک بن لادن – بین لادنیم – به حدی رسیده که همچنان دردسرساز است و گویا در دهه‌های پیش رو هم خواهد بود، اما دچار بیماری‌ای است پایان‌بخش. بیمار در حال تقلاست برای ماندن، در حال دست‌وپا زدن برای جلب تیمارگر. در نخستین روز ماه می ۲۰۱۱، نیروهای گروه ویژه ششم نیروی دریایی ایالات متحده، ۱۰ سال پس از تعقیب بن‌لادن به خانه - مخفیگاه؟- او در «بیت‌آباد» پاکستان حمله کردند و مردی را کشتند که در فهرست ۱۰ مرد نخست تحت تعقیب «فبی‌آی» بود، از خطرناک‌ترین تروریست‌های تحت تعقیب و برنامهریز حملات تروریستی پرشمار.

اسا به قول پیتر برگن، تحلیلگر مسایل امنیتی و نویسنده کتاب «تعقیب: جست‌وجوی ۱۰ساله برای بن لادن- از یازدهم سپتامبر تا ابیت‌آباد»، کشتن بن لادن از ایدئولوژی او آسان‌تر بوده است. مستندی درباره تعقیب بن لادن که بناس‌ت در ده‌م ماه می از تلویزیون HBO پخش شود و بر پایه کتاب او ساخته شده، بار دیگر گفته‌های این عضو «بنیاد آمریکایی نوین» را سر زبان‌ها انداخته است. در حالی که این مستند توجه بیشتر روزنامه‌ها و رسانه‌های دیگر را در آمریکا جلب کرده، خود او در وبسایت سی‌ان‌ان مقاله‌ای نوشته که همان دو نکته پیش‌گفته را روایت می‌کند.

بن لادن در سالل ۱۹۷۹ از خانواده توانگر سعودی‌اش جدا شد تا به مجاهدین پاکستان درگیر با شوری در افغانستان بپیوندد، او در آنجا با کمک به سرازیر شدن پول، اسلحه و افراد مبارز میان افغان‌ها و القاعده را پایه بگذارد. در این راه حتی تابعیت سعودی را هم از دست داد تا بی‌کشور شود و تا زمان مرگ در کشورهای گوناگون پناه ببرد اما از راه رفته بازنگردد. این فشاری بر مسیری که درست می‌پنداشت، به او انگیزه کشته شدن در میدان جنگی در مسیر «مقدس» گزینش‌شده‌اش را می‌داد اما در نهایت در خانه کشته شد؛ میان زنان و فرزندان و نوه‌هایش. اینکه واقعاً بن لادنیم‌وجود داشته باشد نیازمند بحث است اما در هر حال اندیشه‌ای است که با اقدامات او پررنگ‌تر شده و آن ایستادگی برابر مخالفان است تا پای مرگ، به هر شیوایی، بدون نگاه به بیگناهان قربانی. بیشتر از یک دهه است که در جای‌جای جهان حملاتی انجام می‌شود که مسوولیتش را شاخه‌ای خود را وایسته به القاعده می‌داند، بر عهده می‌گیرد و در مواردی که تعدادشان قابل توجه است، این پیوند اصلا اثبات شده نیست. سرسختی بن لادن و آنچه احتمالاً پیروانش «ایمان» می‌خوانند تندروان بسیاری را شکل داده که مدت‌ها جهانیان را درگیر افراط‌گرایی مذهبی نگاه خواهند داشت.

شکست استراتژی

اما آنچه شبکه سازمان یافته او بوده در ۱۲ سال

دو سال از مرگ «بن‌لادن» گذشت

«القاعده» در اغما

حمیدرضا آریان‌پور



گذشته و به ویژه در دو سال پس از مرگ او ضربه‌های بسیار و قابل‌ملاحظه‌ای خورده است. بنیاد آمریکای نوین شمار رهبران اصلی کشته‌شده در پاکستان در حملات هواییمهای بدون سرنشین آمریکا را بیش از ۳۰ نفر اعلام کرده و به این رقم باید رهبران کشته‌شده در افغانستان و کشورهای چون عراق و یمن و دیگر کشورهای خاورمیانه و آفریقا را هم افزود. رهبران و فرماندهان دیگری از این گروه هم در کشورهای مختلف در بازداشت به سر می‌برند. این نیروی القاعده را به شدت کاهیده است. بسیاری از فرماندهان باقیمانده هم با فراموش کردن میراث بن‌لادن در صورت گرفتن امتیازاتی، راضی به صلح با غرب نشان داده‌اند، چنان‌که در جریان صلح با طالبان در افغانستان می‌توان ردیای چنین داستانی را دید. در مستندی که سخشن رفت چنان‌که سایت سی‌ان‌ان قول «برگن» نوشته، چنین گفته‌ای را مارتین، رییس عملیات سی‌ای‌ای علیه القاعده در سال‌های پس از رخداد یازدهم سپتامبر وجود دارد: «تبریک می‌گویم او‌کله شق! تو حالا نفر سوم القاعده‌ای! این خبر خوبی برای توست. اما خبر بد این است که تو نفر سوم القاعده‌ای. آماده باش. بند کلاه خودت را محکم ببند چون مسیر رفته تو احتمالاً عمر درازی نخواهد داشت.»

این‌هاخوش‌بینی آمریکایی نیست و شواهد آن وجود دارد. استراتژی بن لادن مبنی بر وارد کردن نیروهای غربی و به خصوص ایالات متحده به خروج از خاورمیانه و کشورهای اسلامی عملاً شکست خورده است. خروج از عراق و در آینده افغانستان محدودبه سرازیران است و نیروهای خاص همچنان پایرجا با نفوذ می‌مانند. از سوی دیگر آمریکا در کشورهای دیگری چون کویت، قطر و بحرین پایگاه‌های نظامی جدید را بنیان گذاشته است. آن ضربه‌های دریافت شده از اتتلاف غرب و حتی دولت‌های افغانستان و تا حدی پاکستان را هم باید افزود.

از نیویورک تا بوستون

اما با شگفتی بسیار شکست استراتژی او در حمله به آمریکا

در گروه‌ای افراطی شکست ایدئولوژی او در نظر گرفته نشده و هنوز کسانی هرچند نه پرشمار در مسیر او گام برمی‌دارند. برگن می‌نویسد: «باندن بسیاری از رهبران مؤثر، بن لادن هم داستان سادهای را درباره دنیا می‌گفت که پیروان او گرداگرد جهان چنگ‌زدن به آن را ساده می‌یافتند. طبق گفته‌های او، توطئه‌ای از سوی غرب و متحدان غروсок آن در جهان مسلمانان به برای از بین بردن اسلام وجود داشت، توطئه‌ای به رهبری ایالات متحده. در نتیجه این توطئه، خشنونت علیه ایالات متحده یک ضرورت بود.» برگن همچنین اضافه می‌کند که تئوری بن لادن در تلاش بود نشان دهد که جنگ غرب علیه اسلام مسوول تمام مشکلات مسلمانان است. مثلاً جنگ درازمدت بین روسیه و

جهان

چینی‌ها، جنگ سرزمینی میان روسیه و چین با چند قرن قدمت نبوده، بلکه جنگ غرب علیه اسلام است. نوین شمار رهبران اصلی کشته‌شده در پاکستان در جنگ در همین راستا تفسیر شده است، نه حتی در مسیر معقول‌تر و بیشتر نزدیک به واقعیت استفاده‌های راهبردی آمریکااز حضور در چنین مناطقی. بسیار جالب توجه است که یکی از دو برادری که عامل بمبگذاری را مارتن بوستون بودند و در جریان حادثه پس از آن زنده دستگیر شده، به بازسان اطلاعاتی همین‌ها را گفته است. اینکه جنگ آمریکا علیه اسلام در افغانستان عراق از انگیزه‌های آنها در بمبگذاری بوده است. این داستان و داستان‌های همنان آن است که نشان می‌دهد تفکر القاعده هنوز زنده‌اما در حال تضعیف است. در واقع در جریان صلح با طالبان در افغانستان می‌توان ردیای القاعده حالا در تلاش است که با ادامه حملات زنده بودن خود را نشان دهد اما آنچه در کشورهای اسلامی در حال وقوع است، خبر از کم‌رنگ شدن تاثیر آنها در میان جوامع می‌دهد. هنوز افراط‌گرایان جذب این تفکر می‌شوند اما با گذار بسیاری از کشورهای اسلامی به سوی مدرنیته، جای چنین اندیشه‌هایی تنگ و تنگ‌تر شده است.

تقلا برای ماندن

دل هربران القاعده البته به همین حملات خوش است و هر آنچه در توان دارند می‌کنند تا چنین حملاتی ادامه یابد. اینترنت بستر مناسبی است برای تحریر و گسترش این آالات متحده به خروج کنترل حجم وحشتناک اطلاعات دشوار است و این‌ به رهبران افراطی این فرصت را می‌دهد تا نه تنها به بسط آموزه‌های خود فکر کنند که اتاق‌های فکری برای برنامهریزی حملات هم تشکیل دهند. گسترش دادن فرهنگ تنفر از غرب ساده‌ترین کاری است که می‌توان حتی در لفافه نوشته‌های کمتر مورد‌دار هم به آن اقدام کرد. به باور کارشناسان اطلاعاتی، در سال‌های گذشته از طریق فضای مجازی اینترنت هزاران نفر به حرکت در مسیر افراط‌گرایی تشویق شده و در این مسیر گام برداشته‌اند، حتی به گروه‌های شبه نظامی پیوسته و در عملیات شرکت کرده‌اند. آخرین مورد آن را در قضیه پیوستن جوانان مسلمان از اروپا به القاعده در سوریه می‌توان ردگیری کرد که مقامات اتحادیه اروپا را نگران کرده است؛ نگران نه فقط از بابت فرار آنها به سوسی جنگ به نفع القاعده مخالف بنشار اسد که نگران‌تر بابت افراطی‌تر شدن آنها در جنگ و بازگشت آنها به اروپا.

سوریه حالا با عدم پیروزی قطعی هیچ یک از طرف‌های درگیر در آن، یکی از میزبانان القاعده است. «جبهه‌نصرت» که ریشه‌هایش به‌القاعده عراق می‌رسد، این روزها یکی از نیرومندترین و موثرترین گروه‌های در حال جنگ با رژیم بنشار اسد است. نصرت یکی از



عکس Reuters

سازمان یافته‌ترین گروه‌های القاعده در سوریه است و وجود همین گروه‌هاست که کلاف جنگ سوریه را پیچیده‌تر و مداخله نظامی غرب در سوریه را دشوارتر کرده است.

نسخه تازه

نصرت در حقیقت نسخه تازه‌ای از القاعده است که از پیشینه افراط‌گرایی بن لادنی در عراق درس‌هایی آموخته. برگن در نوشته‌اش در سی‌ان‌ان می‌آورد: «نصرت را اشتباه کشتن بی‌قید مسلمانان و تحمیل حکومتی به سبک طالبان در میان جمعیت سنی عراق که شورش قبیله‌ای علیه القاعده در سال ۲۰۰۶ راهبردی القاعده هنوز زنده‌اما در حال تضعیف است. در واقع در حال فراهم آوردن خدمات به شیوایی سیستماتیک در ناحیه پرجمعیت تحت کنترل خود. چیزی که نخستین بار است برای یکی از همکاران القاعده رخ می‌دهد. نصرت‌بخش بزرگی از نیاز نان جمعیت ناامید سوریه را تهیه می‌کند و حتی برخی میداین نفتی را هم در دست دارد.» در اسنادی که گروه ویژه‌ا محل زندگی – و مرگ – بن‌لادن یافته‌اند، مدارکی هست که نشان می‌دهد بن لادن مشاورانش بارها شبه‌نظامیان هم‌پیمان خود را تشویق کرده‌اند که از کشتن شهروندان مسلمان اجتناب کنند و از اشتباهات القاعده در عراق درس بگیرند. «در سوریه، فعلاً به نظر می‌رسد که این درس‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند، در حالی که تیرادی بوستون نشان می‌دهد که مرگ بن لادن مرگ ایده‌های او نبوده است.»

اما اشتباهات القاعده بزرگ‌تر از آن بوده و هست که از خاطر مسلمانان برود. غرب هر چقدر هم در میان گروه‌هایی از جوامع مسلمان مقصر باشد، القاعده نوعی شریک جرم برای آن است. نظرسنجی‌ها در کشورهای عربی و اسلامی همه حاکی از این واقعیت هستند. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه بخشی از جمعیت هوادار منش و روش بن لادند اما مهم کاهش درصد این پیروان در طول دهه گذشته است. واقعیتی که هم ادامه بن لادنیم‌س هم زوال آن را توضیح می‌دهد. خون‌هایی که بن لادن در حمله به سفارت‌های آمریکا ریخت، شادی بیشتری میان افراطیان برانگیخت تا خون‌های یازدهم سپتامبر. و آن شادی در طول سال‌ها با ریختن خون مسلمانان بسیار در عراق، افغانستان، پاکستان و... باز کمتر و کمتر شد. حالا در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی حتی غرب‌ستیزان هم از صندوق رای برای مبارزه پره می‌برند. نتایج یکی از تازه‌ترین نظرسنجی‌های انجام شده واقعاً جالب است. نظرسنجی «مرکز تحقیقات پو» که «کونومیسست» هم آن را منتشر کرده نشان می‌دهد که ایده‌هایی چون آزادی مذهبی بیش از هر زمان دیگری در میان مسلمانان جهان گسترش یافته است. حتی نسخه تازه در سوریه هم دور از ذهن است که در برابر گروه‌های مخالف دیگر حرفی جدی برای گفتن داشته باشد. بن لادنیم‌س در قرن آینده تنها چند خط سیاه از تاریخ خواهد بود، گم شده میان صفحات پرشمار جنبش به سوی خرد.

گزارش

شبه‌نظامیان چین

مبارزان راه آزادی یا تروریست؟

سودابه رخش

● نزدیک به ده دهه زمان و یک حمله در قالب بمب‌گذاری «بوستون» نیاز بود تا بسیاری از آمریکایی‌ها متوجه شوند که شبه‌نظامیان چین-همان‌هایی که به شهروندان بی‌گناه حمله کردند- می‌توانند چیزی غیر از «مبارزان راه آزادی» باشند. اما تروریسم، ملیت نمی‌شناسد و شبه‌نظامیان چینی، صرفنظر از اینکه در آمریکا عملیاتی را انجام دهند یا در روسیه، سرازار کلمه «تروریست» هستند. در حال حاضر رسیدگی پرونده حمله به بوستون هنوز در مراحل ابتدایی است و هیچ مدرک معتبری در حوزه عمومی اثبات نکرده که دو متهم بوستون به جنبش تروریستی بنیادگرای تندرو که هزاران مایل دورتر و هنوز در جمهوری قفقاز در شمال روسیه عملیات‌هایی را سازماندهی می‌کنند، ارتباط دارند. تنها مدرکی که ممکن است به یک موضوع بزرگ‌تر برسد این نکته است که در سال ۲۰۱۱ دولت روسیه از اقبی‌آی درخواست کرد که تماس‌های یکی از این دو برادر یعنی «تیمورلنگ سارنانیف» را مورد بررسی قرار دهد. در آن زمان روس‌ها گفتند: «تیمورلنگ سارنانیف یکی از افراد رادیکال و یک مومن قوی است و از سال ۲۰۱۰ که آماده ترک ایالات متحده در جهت پیوستن به گروه‌های زیرزمینی نامشخص کشورش شده، به شدت تغییر کرده است.»

واضح است سوالات بی‌شماری هنوز بی‌جواب مانده است اما آنچه هنوز مشخص نشده این است که آیا دو مظنون اولیه گناهکار هستند یا نه؟ این چیزی است که باید دادگاه در مورد آن تصمیم بگیرد. صرفنظر از اینکه این دو برادر به‌تنهایی دست به چنین عملیاتی زده‌ای یا بخشی از یک توطئه تروریستی بزرگتر هستند، این حمله باید نگاه‌ها را به بعضی چیزها تغییر دهد.

امیدوارم، جنگ روسیه علیه ترور که اندکی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد- زمانی که رهبر چین، شورشی خوین را علیه مسکو صحنه‌آرای کرد- اکنون با تعصب کمتر آمریکا و کل غرب، بیشتر قابل درک باشد. حمله غافلگیرانه‌ای که گته می‌شود دو مرد جوان از منطقه نازارم قفقاز شمالی آن را به راه انداخته‌اند، می‌تواند میلیون‌ها آمریکایی را به کشف جغرافیایی و پیداکردن جای چنین روی نقشه دعوت کند.

همانطور که برای طبقه سیاسی آمریکا، حمله بوستون حداقل باید موجب نگاه تازه‌ای به جایگاه مسکو علیه تروریسم شود، مسکوئی که برای سال‌ها درگیر فعالیت‌های تروریست‌هایی بود که از مخفیگاه‌های‌شان در کوه‌ها و جنگل‌های چین عملیات‌های تروریستی انجام می‌دادند.

هسته مشکل اختلاف بین روسیه و آمریکا در مورد جنگ علیه ترور در دوره قبل از ۱۱ سپتامبر و در مرحله‌ای که روسیه مدرن داشت خودش را پیدا می‌کرد، چه بود؟

در مرکز بحث و بالاترین اتهام سیاسی مورد مجادله که روابط دوجانبه را مسموم کرد بود، جنگ چین و اطراف آن بود. در حالی که شورش‌های چینی جنگ چریکی خرابکارانه‌ای را علیه ارتش روسیه در چین راه انداخته بودند و به اهداف غیرنظامیان در شهرهای بزرگ روسیه، از جمله مسکو حمله می‌کردند، در غرب با عنوان «مبارزان آزادی» به تصویر کشیده می‌شدند. در حالی که مسکو انتظار داشت مورد حمایت صریح آمریکا در جنگ با شبه‌نظامیان چین قرار گیرد، دولت ایالات متحده عملیات‌های تروریستی را به گونه دیگری تفسیر کرد و گفت که مسکو باید وارد مذاکره با شبه‌نظامیان شده و آنها را در روند سیاسی مشارکت دهد. در واقع، عدم درک این موضوع برای سال‌ها باعث فلج‌شدن تلاش‌های مشترک ضدتروریستی آمریکا و روسیه شد.

سپس در دهه گذشته، زمانی که انتظار طولانی برای بازگشت آرامش به چین با انتتال گروه‌های شورشی به جمهوری‌های همسایه، به وقع پیوست، غرب، مسکو را به نقض حقوق بشر در قفقاز شمالی متهم کرد. جنگ با ترور هنوز هم سرکوب روسیه علیه «تروریست‌های خوبی» بود که انگیزش‌شان باید با مسیر درک می‌شد.

در ضمن موضوع تروریست «خوب» یا «بد» فقط به جنبش شمال قفقاز محدود نمی‌شد. روسیه بر رویکرد سختگیرانه علیه تروریست‌ها اصرار داشت و منتقد روش گفت‌وگو با آنها بود. تروریست‌هایی که توسط غرب پرورش یافته بودند در یک نقطه اسلحه‌های‌شان را علیه خود‌غرب برگرداندند. این اتفاقی است که در افغانستان افتاد؛ وقتی که مجاهدین برای مبارزه با نیروهای شوروی از سوی آمریکا حمایت می‌شدند اما پس از مدتی وارد جنگ با خود آمریکا شدند در لیبی هم، چنین اتفاقی افتاد و قتی کسانی که رژیم قذافی را سرنگون کردند بعداً دیپلمات ایالات‌متحده را کشتند. این اتفاق می‌تواند در سوریه هم بیفتد، جایی که دارد به اراضی اشغالی تروریست‌ها تبدیل می‌شود. حالا که همه چشم‌ها به بوستون خیره شده، روسیه پیشنهاد داده که در پیداکردن پشت پرده بمب‌گذاری به آمریکا کمک کند. ارتباط برادران سارنانیف با روسیه باید به طور کامل بررسی شود. احتمالاً لحظه تعیین‌کننده‌ای در روابط آمریکا و روسیه خواهد بود. مساله بوستون می‌تواند به هر دو کشور کمک کند که اختلافاتشان را در مورد این موضوع کنار بگذارند که: اختاپوس تروریسم جهانی چیست و شاخک‌هایش به کجا می‌رسد و چگونه باید آن را نابود کرد.